

پشت باغچه، زیر درخت شاتوت

● سنا تقفی ● تصویرگر: منصوره محمدی

از باغچه پیدا می‌کنم و آب و سبزی‌ها را هم می‌زنم. از مامان یک سفره می‌گیرم و پشت باغچه، زیر درخت شاتوت پهن می‌کنم. با گل، سفره را تزئین می‌کنم. می‌خواهم به او افطاری بدهم. محدّثه خیلی آس دوست دارد.

مثلا کاسه‌ی آس روی گاز کوچکم، گوشه‌ی حیاط دارد قل‌قل می‌کند. زیر درخت شاتوت می‌نشینم. شاتوت‌هایم را نگه می‌دارم تا افطار با محدّثه بخورم. فکر می‌کنم با این کار هم خدا، هم محدّثه را خیلی خوش حال می‌کنم.

هر روز بعد از ظهر دمپایی‌ام را می‌پوشم و پله‌ها را بدو بدو تا خانه‌ی محدّثه پایین می‌روم. محدّثه سه سال از من بزرگ‌تر است. بعد هم با هم تا شب در حیاط بازی می‌کنیم؛ اما محدّثه امروز نیامد. گفت روزه است و می‌خواهد استراحت کند.

من هم بعضی وقت‌ها روزه‌ی کله‌گنجشکی می‌گیرم؛ اما مامان می‌گوید محدّثه دیگر مثل آدم بزرگ‌ها روزه‌اش کامل است.

کاسه‌ی فلزی را لبه‌ی باغچه می‌گذارم. کمی سبزی می‌چینم و با کمی آب در کاسه می‌ریزم. یک چوب بلند

